

علی بن ابی طالب علیه السلام

علی بن ابی طالب علیه السلام

ازلی مرد

در مدح امیرالمومنین
ای ازلی مرد برای ابد
بی تو زمین، سرد برای ابد
نام قدیمت زلب حادثه
نعره برآورد برای ابد
پلک تو شد باز و به روی دلم
پنجره گسترده برای ابد
هر گل سرخی که جدا از تو رست
زرد شود زرد، برای ابد
غیر دلت لشکر اندوه را
کیست هم‌آورد برای ابد
یار تو عیار ز روز ازل
خشم تو نامرد، برای ابد
چشم تو در عین تحیر شکفت
آیین پرورد برای ابد
دست تو از روز ازل زد رقم
بهر دلم درد، برای ابد
مست شد از باده‌ی روشن‌گرت
این دل شبگرد برای ابد
صبح ازل مهر تو در من گرفت
شعله‌ورم کرد برای ابد

زنده یاد حسن حسینی

تا متولد شدن

پرنده نیستم اما پر خیالم هست
توان بال گشودن به هر محالم هست
مبین که مثل زمین پای در لجن شده ام
که دسترس به گوارترین زلالم هست
همین نفس که به عمق سکوت محبوسم
صدای منتشر آن سوی جبالم هست
شناسنامه من یک دروغ تکراری است!
هنوز تا متولد شدن مجالم هست
بخواه تا خود از این خاک بسته برخیزم
به رستخیز تو همواره شور و حالم هست
مجاب فلسفه قبض و بسط رحم نیست
اگرچه با خود و دنیای خود جدالم هست
جهان جنون مرا پاسخی نداده هنوز
به ناگزیر ز دنیا همان سؤالم هست
به غیر خویشتن از هیچ کس ملالم نیست
خود این دلیل مرا بس، اگر ملالم هست

محمدعلی بهمنی

باغ کاغذی

سیل شادی است و شادباش‌ها
سیل گل بریز و گل بپاش‌ها
باز در دلم شکوفه می‌کند
باغ کاغذین شادباش‌ها
هر چه کاشتم به باد رفت و ماند
کاش‌ها و کاش‌ها و کاش‌ها
دور کرد و کور کرد عشق را
دورباش‌ها و کورباش‌ها
زخم می‌زند به چشم آفتاب
تیغ برج آسمان خراش‌ها
سوخت دست و بال ما از این همه
کاسه‌های داغ‌تر از آتش‌ها
دور باطل است سعی بی‌صفا
رقص بسمل است این تلاش‌ها

زنده یاد دکتر قیصر امین‌پور

سکه‌ی مهتاب

ای شکوه کهکشانشا پیش چشمانت حقیر
روح خنجر خورده‌ام را از شب مطلق بگیر
رشد مرغان رها در باد شد، پرواز من
تا شدم در تار و بود خلعت عشقت اسیر
طرح لبخند غیورت مثل باران مهربان
جنگل سبز حضورت مثل دریا دلپذیر
من همان باز بلندآوازه‌ی تاریخی‌ام
از نشستن روی بازوی نجیبت ناگزیر
کوچه کوچه هفت شهر عاشقی را گشته‌ام
مثل تو پیدا نکردم ای شگفت بی‌نظیر
ای کریم آسمانی با نگاه روشنت
سکه‌ی مهتاب را دادی به شب‌های فقیر

زنده یاد حسن حسینی



نام بلندت

نذر حضرت مولا
ای بر لب هر زمزمه نامت، غزلی ترا!
چشمان تو از کوثر و زمزم عسلی تر
خورشیدتر از روی تو این خاک ندیده ست
ای تیغه مشرق به جلای تو جلی تر
تو آخر عشقی و زبان دلی و نیست
از جذبه چشمان تو بین المللی تر!
سر باز کن ای راز که در غربت این چاه
هر چشم به اعجاز لب خشک، ولی تر
ای دامنه نور حرا در عرفات
با دست تو پیمان محمد عملی تر
از جنس کدامین می نابی که به نامت
لب می شود از سکر شرابی ازلی تر
جز نام بلندت چه بخوانم؟ چه بگویم؟
از صولت شمشیر خدا کیست علی تر؟

احمد رضا الیاسی

در آینه غدیر

مژده زلال رحمت تو غدیر آرزوهایم
مئه خنده های بارون رو لبای خشک صحرا
یه حضور تازه با عشق یه روایت از شکفتن
شعر سر شار «کمال» و باید از خدا شنفتن
توی این زلال جاری نقش دریا رو نشون داد
واسه ی قافله عشق راه فردا رو نشون داد
دست مردم توی دستش دست او تو دست احمد
حالایه آرامش محض تو دل و جان محمد..
این یه تصویره که هستی باید اون و قاب بگیره
یه تجلی از حقیقت توی آینه غدیره

سید مهدی حسینی

ابتدای کربلا غدیر بود

ابتدای کربلا مدینه نیست، ابتدای کربلا غدیر بود
ابره های خون فشان نینوا، اشک های حضرت امیر بود
نطفه ی خلافت ار چه بسته شد در سقیفه، بیعتی شکسته شد
امت رسول، دسته دسته شد، او سکوت کرد، ناگزیر بود
بعد از آن فتوت همیشه سبز، برکت از حجاز و از عراق رفت
هرچه دانه کاشتند سنگ شد، پشت هر کویر، صد کویر بود
مصلحت که نيزه ی خلافت است، از ابوذر اعتراض را گرفت
مکر و حيله، حجر را شهید کرد، بعد از آن بلال، سر به زیر بود
بعد، مکه و مدینه دام شد، کوفه صرف عیش و نوش شام شد
آفتاب سربلند سایه سوز، در حصار نيزه ها اسیر بود
الامان ز شام، الامان ز شام، الامان ز درد و غربت امام
شام بی مروت غریب کش، کاش کوفه ی بهانه گیر بود
«هان! هبا شدید، هان! هدر شدید، مردم مدینه! بی پدر شدید!»
این صدای حسرت مدینه بود، این صدای زخمی بشیر بود
کربلا به اصل خود رسیدن است، هر چه می روم به خود نمی رسم
چشم تا به هم زدم چه دیر شد، تا به خویش آمدم چه دیر بود

علی رضا قزوه